

شعر تروسیم و زر

تقدیم به حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام

و پدر و مادر عزیزم

مهدی

به لیلا، دوباره، و همیشه

علیرضا

---

سرشناسه: جعفری صیادی، علیرضا، ۱۳۴۵ -

عنوان و نام پدیدآور: شعر تر و سیم زرا: معرفی و کاریست نقد اقتصادی نو/علیرضا جعفری، مهدی شفیعیان.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۳۲۵-۷

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: نمایه.

موضوع: پول در ادبیات

Money in literature

موضوع: اقتصاد در ادبیات

Economics in literature

موضوع: شعر فارسی - تاریخ و نقد

Persian poetry--History and criticism

موضوع: ادبیات انگلیسی - تاریخ و نقد

English literature--History and criticism

شناسه افزوده: شفیعیان، مهدی، ۱۳۶۲ -

Shafieyan, Mahdi

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ج۷/۹۳/پ۴۰۰۹ PIR

رده‌بندی دیویی: ۸۵۵/۰۰۸۳۵۵

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۶۴۵۱۸۰

---

# شعر تر و سیم و زر

معرفی و کاربرست نقد اقتصادی نو

دکتر علیرضا جعفری

(استادیار دانشگاه شهید بهشتی)

دکتر مهدی شفیعیان

(استادیار دانشگاه امام صادق (ع))





## انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

\* \* \*

علیرضا جعفری و مهدی شفیعیان

شعر تر و سیم و زر

معرفی و کاربست نقد اقتصادی نو

چاپ اول

۷۷۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۷ - ۳۲۵ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 325 - 7

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

۱۲۰۰۰ تومان

## فهرست

مقدمه ..... ۷

### قسط اول: ادبیات فارسی

۱. اقتصاد واژگون عشق در غزلیات شمس ..... ۱۵  
۲. حافظ: خزانه‌دار زر سرخ و نقد روان ..... ۳۳

### قسط دوم: ادبیات انگلیسی

۳. اِزرا پاوند: پول‌گرای رباستیز ..... ۷۳  
۴. پرتگاه اعداد در شعر سی. اچ. سیسِن ..... ۱۰۱  
۵. کِنْت کُک و طلای راهبان ..... ۱۲۹  
کتابنامه ..... ۱۵۵  
منابعی برای مطالعه بیشتر ..... ۱۵۹



## مقدمه

پول و سرمایه یکی از بزرگ‌ترین تناقض‌نماهای متون دینی جهان است. منظور از تناقض‌نما آن است که در ظاهر و با دیدی سطحی نمی‌توان در میان بیانات ژرف الهی توازن و تعادلی یافت، اما نتیجه نگاه پژوهشگری و عمیق به این کلام قطعاً متفاوت خواهد بود. در متون دینی همواره پول و امور مادی از یک طرف منشأ همهٔ شرور، و از سوی دیگر مایهٔ سعادت و آرامش خوانده می‌شوند. در قرآن کلمهٔ «مال» و جمع آن «اموال» یا برای گمراهی خود فرد (سورهٔ توبه، آیهٔ ۲۴)، یا بر ثروتی بد و برای گمراهی دیگران همانند اموال فرعون برای اغوای مردم (یونس ۸۸)، یا برای فخرفروشی و تبختر (سبأ ۳۵)، یا متصل به ربا، رشوه و مفاسد مشابه (بقره ۱۸۸؛ روم ۳۹)، یا از آن یتیم و حق‌الناس (نساء ۱۰؛ توبه ۳۴) می‌باشد. در هر صورت، «مال» یا برای فرد نیست یا بدشگون است. اگرچه همین کلمه مایهٔ قوام زندگی مؤمنان معرفی می‌شود، با مسئولیت نیز همراه است:

اموالتان را که خدا قوام و برپایی [زندگی] شما گردانیده به سبک مغزان

ندهید، ولی آنان را از درآمد آن بخورانید و لباس ببوشانید و با آنان به صورت شایسته و پسندیده سخن گوید. (نساء ۵)

یا بهترین تصویر از مال دنیا در این آیه بیان می شود که با خود باز هم وظیفه‌ای به همراه دارد:

و مثل کسانی که اموالشان را برای طلب خشنودی خدا و استوار کردن نفوسشان [بر حقایق ایمانی و فضایل اخلاقی] انفاق می‌کنند، مانند بوستانی است در جایی بلند که بارانی تند به آن برسد، در نتیجه میوه‌اش را دوچندان بدهد، و اگر باران تندی به آن نرسد باران ملایمی برسد [و آن برای شادابی و محصول دادنش کافی است] و خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست. (بقره ۲۶۵)

چکیده مفهومی این دو آیه در موارد بسیار دیگری نیز به چشم می‌خورد: و در اموالشان حقی برای سائل تهیدست و محروم از معیشت بود. (ذاریات ۱۹؛ معارج ۲۴ و ۲۵)

در واقع، در کنار مالی که از آن فرد نیست و خداوند به او می‌بخشد، رعایت مستحقان و مستمندان بر عهده وی گذاشته می‌شود. این تکلیف با امتحان حتی سخت‌تر هم می‌شود (آل عمران ۱۸۶؛ تغابن ۱۵). مجموع این توصیف‌ها تصویری از دشواری داشتن مال را در ذهن تداعی می‌کند. با وجود این، نکته حائز اهمیت آن است که در کنار تمامی این مسائل، کلام الهی از همین «مال» به صورت استعاره‌ای برای اظهار مفاهیم بلند خود استفاده می‌فرماید:

یقیناً خدا از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را به بهای آن‌که بهشت برای آنان باشد خریده، همان کسانی که در راه خدا پیکار می‌کنند، پس [دشمن را] می‌کشند و [خود در راه خدا] کشته می‌شوند [خدا آنان را] بر عهده خود در تورات و انجیل و قرآن [وعده بهشت داده است] وعده‌ای حق و چه



کسی به عهد و پیمان‌ش از خدا وفادارتر است؟ پس [ای مؤمنان!] به این داد و ستدی که انجام داده‌اید، خوشحال و شاد باشید و این است کامیابی بزرگ. (توبه ۱۱۱)

استعاره خرید و فروش یا داد و ستد و در نظر گرفتن «جان» به عنوان سرمایه و برابر با «مال» در این آیه شریفه خودنمایی می‌کند و سعادت و رستگاری عجین شده در معامله با پروردگار کام خواننده را شیرین می‌سازد. یا عبارت معروفی در احادیث نبوی داریم که در آن از مرحله «فقر الی الله» در طریقت و سیر و سلوک یاد می‌شود.

اگر به عبارت قرآنی بالا نیز بازگردیم که از مال به مثابه قوام یاد می‌کند («أَمْوَالِكُمْ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»)، دوباره استعاره‌ای پنهان در جان کلام می‌بینیم. در حقیقت، مال به ستون استواری می‌ماند که نه تنها زندگی روزمره انسان به آن وابسته است که حتی مهم‌تر از آن ابعاد مختلف حیات دینی وی از واجبات تا مستحبات نظیر زکات، خمس، حج و قربانی، انفاق و صدقه، اقراض، زکات فطر، تعمیر مساجد، جهاد، آزاد کردن بنده، دیه، پرداخت خراج، وقف، ارث و غیره منوط به وجود آن می‌باشد (طالقانی ۱۳۸۴، ۱۳ - ۱۶).

از این امثال الهی بهره جستیم تا اهمیت کشف رابطه انسان، زندگی‌اش و امور مادی را به بهترین شکل نشان دهیم. حال در این کتاب قصد داریم این تناقض‌نماها را در ادبیات فارسی و انگلیسی همچون مشت‌ی از خروار ادبیات جهان نقد و بررسی کنیم.

این نگاشته را به دو بخش یا «قسط» مجزا ساختیم؛ در نخستین گام، به گونه ادبیات فارسی رفته و با مذاقه در اشعار مولانا و حافظ تلاش کرده‌ایم مخاطبان خود را به این نتیجه برسانیم که اگر در سروده‌های عارفانه و عاشقانه این دو شاعر بزرگ می‌توان استعاره‌های اقتصادی را به‌وفور

یافت و از گنج آن برداشت کرد، این مقصود حتماً در میان آثار نویسندگان دیگر ادبیات فارسی، خواه متقدم یا متأخر، دور از دسترس نخواهد بود. در «قسط» دوم، به غرب و ادبیات انگلیسی در مفهوم کلی آن پرداخته‌ایم، یعنی ادبیات به زبان انگلیسی؛ چنان‌که کینث کُک را از آمریکا، سی. اچ. سیسن را از انگلستان و اِزرا پاوند را - که تقریباً به طور مساوی زندگی حرفه‌ای و شاعری‌اش را در این دو کشور (۱۲ سال انگلستان و ۱۳ سال آمریکا) گذراند و البته به دلیل فعالیت‌های متعدد و شایان سیاسی و ادبی در ایتالیا و فرانسه و زندگی نسبتاً طولانی‌مدتش در آن دو دیار می‌تواند ادبیات غرب را به صورت کلی نمایندگی کند - انتخاب کرده‌ایم.

روشن است که رویکرد ما به ادبیات فارسی با نگاهی کلاسیک و سنتی همراه بوده است، اما در قسط دوم، نویسندگان معاصر دستمایه پژوهشمان شده‌اند. این رهیافت نیز دلالت بر جامعیت روش تحقیق و نقد این جستار در متون مختلف دارد؛ به عبارت دیگر، روش «نقد اقتصادی نو» را، که در فصل دوم به تفصیل توضیح داده شده، در اثر هر نویسنده و شاعری از هر گوشه دنیا می‌توان خواند. مطلب دیگر، ترتیب زمانی پرداختن به شاعران در هر دو قسط کتاب است. همچنین، علت این‌که چرا ما شعر را در میان تمامی گونه‌های ادبی برگزیده‌ایم آن است که این ژانر معمولاً مفاهیم عمیق‌تری از ساحت الهی و آسمانی را در بر می‌گیرد و نمایانند ارج و قرب مفاهیم پولی در این سخن دشوارتر از متون منثور است؛ البته برای آشنایی خوانندگان و مطالعه بیشتر در دیگر زمینه‌ها، در انتهای کتاب فهرستی از آثار ادبی در تمامی گونه‌ها به همراه متون نظری مرتبط آورده شده است.

مسئله دیگر آن‌که این همنشینی نقد و تفسیر با مال و مکتب ریشه‌ای تاریخی دارد، چنان‌که هیرمیس در یونان باستان هم خدای تأویل و به

عبارت امروزی «نقد» بود و هم خدای پول و بازرگانی (Graves 1965, 13; Daly 2009, xii). اما این که چنین همنشینی ای چگونه در پنج فصل کتاب ارائه شده بدین شرح است: در فصل نخست، که درباره غزلیات مولاناست، بیان می شود که جنبه های عرفانی و دینی در شعر او با استعاره های اقتصادی همراه اند و پول و گنج و غیره واژگانی کثیف نیستند. در فصل دوم، در شعر حافظ وجه تسمیه کتاب تعبیر می شود «شعر تر» بیانی استعاری از کل ادبیات است، چرا که مسلماً در زمان حافظ شعر نماینده تمام نمای ادبیات بوده است و دیگر گونه ها وجود نداشته اند. این نام گذاری دلیل دیگری نیز دارد و آن این که آشناسدن خوانندگان فارسی زبان با نظریه «نقد اقتصادی نو» و کاربست آن، که طبعاً دیدگاهی غربی است، با واژگان مانوس و کاوش آثار ادب فارسی در آغاز سخن، به ارتباط سریع تر و راحت تر با محتوای کتاب خواهد انجامید. در حقیقت، تلاش شده تا نظریه مذکور بومی سازی شود. روش نقادی ما که همان «نقد اقتصادی نو» است، در این فصل بیشتر به خوانندگان معرفی می شود و رویکردمان همانند نخستین فصل است، اما به جنبه هایی متفاوت نظاره می کنیم. در قسط دوم کتاب که با ازرا پاوند<sup>۱</sup> آغاز می شود، بحث پول به طور آگاهانه و حرفه ای پیگیری می شود، به طوری که او حتی نویسندگان بی توجه به این امور را طرد می کند. در این جا پول هم به صورت محتوایی، هم قالبی و هم نظری در شعر جای دارد. در فصل چهارم و در شعر سیسن آن روی سکه دیده می شود و پول عامل انحطاط می گردد، یعنی در مقابل دیدگاه پاوند که عوامل اقتصادی را برای ادبیات و هنر مفید می دانست، سیسن آن را مخرب و مضر می دید. پاوند نیز اقتصاد فاسد را که دربرگیرنده رباخواری باشد برای شعر و شاعری همچون سَمی مهلک

---

1. Ezra Pound

می‌پنداشت، اما گویا سیسن به نابودکنندگی پول به هر نحوی که باشد اعتقاد داشته است. در فصل پنجم هم دیدگاه ساختارشکنانه کُک را مطالعه می‌کنیم که در آن مفاهیم و واژگان پیشرفته اقتصادی با شیوه‌ای عجیب و البته جالب توجه، ساده و البته ژرف، و ادبی و البته پولی هویدا می‌گردند.

امیدواریم توانسته باشیم در کنار معرفی این روش نقد جدید و ناشناخته به خوانندگان، نگاهی نو و تأمل‌برانگیز به اشعار بلند ادبیات فارسی داشته و این رویکرد را در قالب ادبیات غرب به طور عام و ادبیات انگلیسی به طور خاص بیشتر به مخاطبان شناسانده باشیم. همچنین، از شما گرامیان تقاضا می‌کنیم هر نوع کاستی یا پرسشی و نیز تمایل به بحث بیشتر دربارهٔ جنبه‌های مختلف این رویکرد و اثر را از طریق ایمیل ([jafari45@yahoo.com](mailto:jafari45@yahoo.com)/[aliteraturist@yahoo.com](mailto:aliteraturist@yahoo.com)) با ما در میان بگذارید.

علیرضا جعفری  
مهدی شفیعیان

قسط اول  
ادبیات فارسی



## اقتصاد واژگون عشق در غزلیات شمس

نهادن نام بزرگ و پرهیبت مولانا در کنار پول و مسائل اقتصادی شاید در نگاه اول و بدون هیچ‌گونه زمینه‌ای عجیب و حتی نامطلوب جلوه کند، اما نگاهی ژرف‌تر به این موضوع به احتمال زیاد موجب خواهد شد که تحیر و تردید جای خود را به تصدیق و تأیید دهند. هدف از نوشتار حاضر گشودن دریچه‌ای و آغاز راهی است که تاکنون مورد توجه ادب‌شناسان به صورت عام و مولانا‌شناسان به طور خاص نبوده است. این گفتار در تداوم پژوهش‌هایی است که نگارندگان درباره رابطه میان ادبیات و پول انجام داده‌اند. این شیوه روشی بسیار جدید برای تحلیل متون ادبی است که در غرب به صورت گسترده حدود دو دهه پیش ظهور کرد و منتقدان ادبی با جدیت روی آن تمرکز کرده‌اند و حاصل مطالعات ایشان مقالات و کتاب‌های بسیار مفیدی است که تحولاتی عظیم در دیدگاه ادبی و نقادی خوانندگان خود ایجاد کرده‌اند. بخشی از این آثار در انتهای کتاب حاضر ارائه شده است.

پیش از آن‌که به موضوع اصلی بپردازیم، بهتر است برای روشن‌تر شدن علت تدقیق در موضوع پول در غزلیات مولانا، پیش‌زمینه‌ای کوتاه

در خصوص رابطه پول و ادبیات ارائه شود. اصولاً قائل شدن مناسبتی میان این دو گستره با واکنش‌های منفی اهل ادب و هنر همراه است. گویی با به میان آوردن مفاهیم اقتصادی، از شأن پدیده‌های ادبی کاسته می‌شود. این گونه واکنش‌ها ناشی از ایدئولوژی رمانتیکی است که به تبعیت از آن اصلاً رابطه‌ای بین این دو پدیده متصور نیست، چرا که هر یک به خاستگاه معرفت‌شناختی متفاوتی تعلق دارند. به عبارت دیگر، میانی اقتصادی و ارزش‌های زیباشناختی ادبیات نمی‌تواند در یک دنیا بگنجد. چنین نگرشی بیشتر در نزد مخاطبان عمومی آثار ادبی و هنری و اندکی نیز در میان منتقدان متعصب وجود دارد، در حالی که خود نویسندگان، شاعران و هنرمندان به مناسبت‌های متعدد و متنوع پول و ادبیات در سطوح و لایه‌های مختلف اعتقاد دارند، تا جایی که برخی از آن‌ها انکار این رابطه را عجیب و حتی کودکانه می‌دانند. البته نویسندگانی همسو با منتقدان مذکور نیز یافت می‌شوند، چنان‌که آلدوس هاکسلی (۱۸۹۴-۱۹۶۳) نویسنده پرآوازه انگلیسی، اصولاً جایی برای پول و مسائل مربوط به آن در ادبیات قائل نیست و معتقد است «پول به‌مثابه درونمایه‌ای ادبی، به‌نوعی ممنوع محسوب می‌شود... پول موضوعی نیست که الهام‌بخش نویسندگان و شاعران باشد» (Huxley 1932, 173). اما به راحتی و وضوح می‌بینیم که نویسندگان و شاعران بسیاری با تمرکز و توجه بسیار، به پول به‌مثابه موضوعی ادبی و استعاره‌ای فراگیر در ذات زبان شعری پرداخته‌اند. در میان شاعران غربی معاصر، جدای از نمونه‌هایی که در فصل‌های بعد بررسی می‌کنیم، برای مثال می‌توان از چهره‌هایی همچون گرتروود استاین<sup>۱</sup> (۱۸۷۴-۱۹۴۶)، بزیل بانتینگ<sup>۲</sup> (۱۹۰۰-۱۹۸۵) و دابلیو. اچ. آوِدِن<sup>۳</sup> (۱۹۰۷-۱۹۷۳) نام بُرد که در آثارشان حضور پررنگ پول و اندیشه‌های اقتصادی را نه تنها به

1. Gertrude Stein    2. Basil Bunting    3. W. H. Auden



شکل موضوع و درونمایه، بلکه در کسوت استعاره‌ای تمام‌عیار و به‌غایت مهم می‌بینیم. در فرایند تولید آثار ادبی و هنری نیز گاهی جنبه‌های اقتصادی چنان تأثیری داشته‌اند، که به بطن آثار راه می‌یابند و در ظاهر نیز رخ می‌نمایند. پژوهش در این حوزه، راهبردها و روش‌هایی ویژه می‌طلبد که در فصل‌های بعد به تدریج و به قدر کفایت به آن‌ها می‌پردازیم.

در خصوص ضرورت طرح این موضوع نیز مصداق‌های متعددی یادآوری می‌شود: جایگاه آثار هنری و ادبی به‌مثابه کالا در اقتصاد ملی، تجارت کتاب و آثار هنری، حق‌الزحمه و دستمزد نویسندگان، نشر و توزیع این آثار، رابطه عمیق اقتصادی ادبیات با هنرهای دیگر (مثلاً ادبیات و سینما) و غیره بیانگر این واقعیت‌اند که خواه ناخواه این رابطه وجود دارد. پس بهتر است به جای انکار و ابراز انزجار به تلاش در جهت تحقیق و تحلیل دقیق آن پردازیم. بخشی از این تحلیل موضوعی است، به این معنی که پژوهشگران به رابطه اقتصاد با ادبیات به‌عنوان درونمایه و موضوع می‌پردازند. این حوزه می‌تواند در جهانی میان‌رشته‌ای<sup>۱</sup> و حتی ترارشته‌ای<sup>۲</sup> قرار گیرد تا از درون آن موضوع اصلی تحقیق کشف شود. در این راه، مهم‌ترین محدودیت تضاد ظاهری میان پول و مبانی مادی آن از یک طرف و ادبیات و خاستگاه‌های غنی معنوی آن از طرف دیگر است. در تاریخ ادبیات جهان، چه غرب و چه شرق، نگاه مادی برآمده از تمایلات شیطانی در آدمی و گرایش به پول‌بارها مطرح و نکوهیده شده، و در مقابل قدرت‌های معنوی برخاسته از معارف الهی در بشر ستایش شده است. رد پای این دو امر را در جای‌جای تاریخ ادبیات جهان می‌توان یافت: از تراژدی‌های یونان و اشعار هوراس<sup>۳</sup> گرفته تا نمایشنامه‌های دوران نوزایی<sup>۴</sup> به بعد، از رمان‌های چندجلدی کلاسیک تا داستان‌های کوتاه معاصر، و از اسطوره‌های شاهنامه تا غزلیات شمس. در این فصل

---

1. interdisciplinary    2. transdisciplinary    3. Horace    4. renaissance

تلاش شده تا فراتر از بازترسیم این مصادیق، به ماهیت این رابطه دست یابیم. ممکن است نام بردن از مولانا و آثارش در ابتدا این نکته را به ذهن مخاطب متبادر کند که چرا این انتخاب صورت گرفته است؛ دلیل این گزینش جنبه‌های عارفانه و شأن معنوی این شخصیت ادبی و اشعارش است. اما می‌توان از همین نکته دریچه‌ای به موضوع این فصل گشود. نبردی که در پس زمینه آثار مولانا با تعلقات مادی و این جهانی دیده می‌شود، راهنمای گشودن این دریچه است. کوتاه سخن این‌که تلاش شده است تا با تمرکز بر غزلیات شمس به مناسبات پول و اقتصاد در آثار ادبی به طور عام دست یابیم.

همان‌طور که اشاره شد، همیشه جدال بین معنویت و مادیت در زندگی انسان وجود داشته است. رد پای این جدال سهمگین و نشانه‌های خطر اضمحلال ارزش‌های انسانی در حرکت جهان به سوی مادیات را می‌توان، برای مثال، در ادبیات قبل از میلاد مسیح یافت. یکی از بهترین نمونه‌های این احساس خطر را می‌توان در شعر شاعر رومی، اووید<sup>۱</sup> مشاهده کرد. او سیر حرکت انسان از بهشت تا دوزخ معاصر (یعنی زمان خود وی) را سیر حرکت از خلال چند دوره مختلف می‌بیند. دوران اول زندگی بشر روی زمین را «دوران طلایی» می‌خواند، دورانی که در آن «آدمیان از غذایی که بدون زحمت به دست می‌آوردند خرسند بودند... و آن‌جا بهاری ابدی بود». عصر دوم «دوران نقره» است که در آن، زمان و زحمت کار ظاهر می‌شوند و عمر «بهار» «کوتاه» می‌گردد و «گندم برای اولین بار در شیارهای زمین کاشته می‌شود». روزگار بعدی «دوران برنز» است که در آن «آدمیان وحشی و بی‌رحم می‌شوند و آماده جنگ، اما هنوز با پلیدی اندکی فاصله دارند». آخرین زمانه «دوران آهن» است که

«جنایت» آغاز می‌شود و در آن «حیا و فروتنی، حقیقت و وفاداری ناپدید می‌شوند و خیانت و نیرنگ، خشونت، حرص و آز جای آن‌ها را می‌گیرند» (Ovid 1955, 33-34).

اووید به تقبیح کامل این دوران می‌پردازد و تصویری که ارائه می‌دهد کاملاً سیاه و ناامیدکننده است. نکته مهم این‌که، از یک دیدگاه نسبتی معکوس میان نام دوران‌های اول و آخر و ذات اصلی آن‌ها وجود دارد، بدان معنا که مثلاً در «دوران طلایی» هیچ خبری از طلا و حرص و آز برای به دست آوردن آن یا همخانواده‌اش، یعنی پول، دیده نمی‌شود. در حالی که در «دوران آهن»، طمع برای طلا به اوج خود می‌رسد، معنویت عقیم می‌شود و انسان‌ها برای به دست آوردن آن حتی به نزدیکان و عزیزان خود هم رحم نمی‌کنند. بزرگی شعر مولانا و شاعرانی نظیر او برای این است که در دوران سرد آهن، هنوز با شعر معنوی خود گرمایی امیدبخش ایجاد می‌کنند و به ما می‌گویند با تجدیدنظر در اندیشه و کردارمان هنوز امید بازگشت به آن بهشت گمشده وجود دارد. اما باز باید تأکید کنیم که وی در شعر خویش از مفاهیم پول و جواهر و گنج و طلا به کرات استفاده می‌کند و به آن‌ها چهره‌ای کاملاً استعاری می‌بخشد.

منظور نظر ما از ادبیات در این نوشتار به تسامح زبان ادبی است که به طرزی ملموس با دنیای اقتصاد مقایسه می‌شود. مثلاً، همان‌طور که از گردش پول سخن گفته می‌شود، می‌توان از گردش واژه‌ها نیز صحبت کرد. همان‌گونه که پول در وام‌های مالی قرض گرفته می‌شود، واژه‌ها و اندیشه‌ها نیز در وام‌های ادبی به عاریه برده می‌شوند. واژه‌ها همانند سکه و اسکناس وسیله ذخیره و انتقال ارزش‌ها، علوم و معارف بشری‌اند. پول وعده پرداخت است و زبان وعده ارائه معنا. از اعتبار پول سخن می‌گوییم آن‌گونه که از اعتبار واژه‌ها صحبت می‌کنیم. بدین‌گونه از مفهوم اقتصاد به تعبیر پول و از مفهوم ادبیات به تعبیر زبان شعری برمی‌گردیم.

زبان ادبی در تاریخ ادبیات آشکارا نگاهی به نسبت منفی از پول ارائه داده و از آلودگی‌ها و سیاهی‌هایش روایت‌ها داشته است. صرف‌نظر از موضوعیت پول و نگاه مادی در روایت‌های زبان ادبی، نکته‌ای عمیق‌تر در این زمینه وجود دارد. همان پولی که به شدت مورد نكوهش نویسندگان و شاعران بی‌شمار قرار گرفته و تصویرسازی‌هایی منفی در قالب واژه‌ها و جمله‌ها از آن ارائه شده است، در زیرمتن زبان ادبی جایگاهی برای بیان مفاهیم عرفانی و فلسفی شده است. این ویژگی چهره‌ای معماگونه به زبان ادبی، خصوصاً زبان شعر داده است. در این خصوص داستان‌های اخلاقی و پندآموز مرتبط با پول و اقتصاد به کار این تحلیل نمی‌آیند و ما در جستجوی حقیقتی والاتر و البته پنهان از استعاره‌های پول در زبان ادبی هستیم، جایی که در آن پول به‌مثابه کلید تأویل مفاهیم عمیق فلسفی و عرفانی است، و طبعاً غزلیات مولانا از شاخص‌ترین آثار در این زمینه‌اند. در این باب، بیان دو نکته ضروری است: اول این‌که زبان به طور عام و زبان ادبی به طور خاص پیوندی عمیق و ناگسستنی با اقتصاد به‌مثابه استعاره‌ای درونی دارد، بدین معنی که مفهوم استعاره پول چیزی نیست که از بیرون و به عنوان پدیده‌ای بیگانه به زبان ادبی تحمیل شده باشد، بلکه در ذات آن جاری است. آن‌جا که نظامی گنجوی می‌سراید: «کم‌گوی و گزیده‌گوی چون دُر / تا ز اندک تو جهان شود پُر» (نظامی گنجوی ۱۳۹۴، ۳۹)، مفهومی اقتصادی به گونه‌ای مستقیم به زبان پند شاعرانه تبدیل شده است. در همین‌جا ضرورت دارد به گفته بسیار مهم ساموئل تیلور کولریج<sup>۱</sup> (۱۷۷۲-۱۸۳۴) درباره رابطه ادبیات و پول اشاره کنیم که می‌گوید: «اقتصاد و ادبیات دارای یک ذات‌اند» (Watts 2003, 336-37).

کولریج یکی از سرشناس‌ترین و بزرگ‌ترین شعرای دوره رمانتیک در

---

1. Samuel Taylor Coleridge

انگلستان و در عین حال در زمره بزرگترین نظریه‌پردازان ادبی است و گفته‌هایش اعتباری خاص دارد. این بدین معنا نیست که باید گفته‌های وی را بی‌چون وچرا پذیرفت، بلکه وقتی کسی مثل کولریج رابطه عمیقی بین این دو مقوله قائل می‌شود و آن‌ها را همذات می‌پندارد موضوعی تأمل‌برانگیز است. نکته دوم این‌که با تعریف ارائه شده از حضور درونی مفهوم استعاری پول در زبان شعری، می‌توان تعداد بسیاری از آثار ادبی ایرانی و غیرایرانی به‌ویژه در زمینه شعر را که کمتر مورد توجه بوده‌اند در معرض تحلیل و بازخوانی قرار داد. امیدواریم این کتاب برای نقدی نو بر این آثار بکر در ذهن علاقه‌مندان به ادبیات جرقه‌ای ایجاد کند.

در ادامه این فصل به نمونه‌هایی از حضور استعاری پول و اقتصاد در شعر مولانا نگاهی می‌اندازیم. لازم به گفتن است که برای ذکر نمونه‌ها از مجموعه گزیده غزلیات شمس به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی چاپ سال ۱۳۸۲ استفاده کرده‌ایم و تمام ابیات نقل شده از این کتاب است. نکته دیگر این‌که این مجموعه فقط حدود پانصد غزل از کل غزلیات را در بر دارد و اگر فرصت مطالعه کل غزلیات شمس وجود داشت، تعداد نمونه‌ها نسبت به آنچه در گلچین مورد مطالعه پیدا کرده‌ایم چند برابر می‌شد. هرچند همین تعداد نمونه‌های یافت شده به اندازه‌ای است که به دلیل کمبود فضا همه آن‌ها را نمی‌توان در این جا نقل کرد.

در شعر بسیاری از شاعران ایرانی و غیرایرانی غایت و نهایت آرزوی عاشق، عارف یا جستجوگر معنوی رسیدن به نوعی «گنج» است. این واژه که بسامد شگفت‌انگیزی در شعر این شاعران دارد، دارای تداعی مادی کاملاً محسوسی است که همه با آن آشنا می‌شویم. گنج‌های پر از طلا، جواهر و پول در داستان‌ها و فیلم‌ها تصاویری آشناست، و شاید از آن آشناتر گنج‌های معنوی‌ای باشد که سالکان آرزوی رسیدن به آن‌ها را دارند. در غزلی از مولانا می‌خوانیم: «تا که خرابم نکنند، کی دهد آن گنج به من / تا که

به سیلم ندهد، کی که شدم بهر عطا» (مولانا ۱۳۸۲، ۲۴). در غزلی دیگر می‌خوانیم: «یا چون صدف تشنه بگشاده دهان آید / تا قطره به خود گیرد در خویش گهر یابد / یا مرد علف‌کش کو گردد سوی ویران‌ها / ناگاه به ویرانی از گنج خبر یابد» (۱۲۷). باز در غزلی دیگر می‌فرماید: «با این همه آن رنج شما گنج شما باد / افسوس که برگنج شما پرده شماید» (۱۴۱). و در جایی دیگر می‌گوید: «خواهم که بدهم گنج زر، تا آن گواه دل بُود / گرچه گواهی می‌دهد رخساره همچون زرم» (۲۴۵). در شعری دیگر می‌خوانیم: «نفس چون قارون ز سعی ما درون خاک شد / بعد از آن مردانه سوی گنج قارون تاختم» (۳۰۵). در بیتی دیگر می‌بینیم: «تو ز من پرس که این عشق چه گنج است و چه دارد / تو مرا نیز از او پرس که گوید چه کسستم» (۳۰۷). نمونه‌هایی دیگر از حضور استعاره گنج در غزلیات: «محرّم گنج تو گردیم، چو ویرانه شویم» (۳۲۸)، «من بجز جانب آن گنج گهر می‌نروم» (۳۲۹)، «شمس تبریز را چو من دیدم / نادره بحر و گنج و کان که منم» (۳۴۱)، «چه کنم سیم و درم را چو درین گنج فتادم؟» (۳۴۳)، «هم این سری هم آن سری، هم گنج و استظهار من» (۳۵۷)، «گر گنج خواهی سر بنه، ور عشق خواهی جان بده» (۳۵۷)، و «در ده ویرانه تو گنج نهان است ز هو» (۴۶۱).

با خواندن این ابیات و تک‌مصراع‌ها به حضور پرنرنگ و قدرتمند استعاره گنج در غزلیات بهتر واقف شدیم. این واژه و مفهوم تداعی‌های مادی بسیار قوی و پرنرنگی دارد و همه ما با داستان‌های تخیلی و شخصیت‌های مختلفی که به دنبال نقشه گنج و خود آن هستند آشناییم. شاید داستان‌هایی از این دست را خوانده و فیلم‌هایی این چنین با گنج‌های پر از طلا و جواهر درخشان و خیره‌کننده را دیده باشیم؛ اما مشاهده می‌کنیم که چگونه در اشعار بزرگانی چون مولانا گنج به استعاره‌ای برای اندازه‌گیری مقامات معنوی و روحانی تبدیل می‌شود.

تصویر یا استعاره دیگری که مولانا برای بیان مسائل مربوط به طی طریق معنوی از آن سود می‌جوید سود و زیان است. نفع و ضرر از مقوله‌های زندگی بشر با تداعی‌های قوی مربوط به بازار، تجارت، معامله و با رنگ و بوی تند مسائل دنیای مادی است؛ اما در شعر شاعرانی چون مولانا استفاده‌های دیگری از آن می‌شود که به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم: «هرکه به جو بار بود، جامه بر او بار بود / چند زیان است و گران خرقه و دستار مرا» (۲۶). در این جا مولانا به خود یادآوری می‌کند که رفتار و اعمال آدمی باید متناسب با اوضاع و شرایط آن لحظه خاص زندگی‌اش باشد. مثلاً اگر کسی در کنار رود یا جویباری است و قصد شنا کردن دارد نمی‌تواند با خرقه و دستار و، ساده‌تر بگوییم، با لباس به شنا برود. منظور مولانا از این بیت آن است که همیشه داشتن یک چیز و آویخته شدن به آن به سود آدمی نیست، بلکه زیانبار نیز خواهد بود. سیر و سلوک در دنیاها معنوی به همراه تعلق خاطر داشتن به مسائل این دنیا مقدور و میسر نیست. آزادی بهایی دارد و آن انتخاب میان مادیات و معنویات است. گذشتن از تعلقات دنیوی، آزادی معنوی را در پی دارد و این چیزی است که مد نظر مولانا در این بیت است.

گاهی مولانا سود و زیان را غیرمستقیم و تلویحی بیان می‌کند، مثل این بیت: «عقل بازاری بدید و تاجری آغاز کرد / عشق دیده زان سوی بازار او بازارها» (۴۴). اول آن‌که مولانا آشکارا از استعاره بازار و تجارت بهره می‌جوید. اما نکته دوم و مهم‌تر آن‌که وی به وجود دو نوع بازار در دنیا قائل است: بازار عقل و بازار عشق، و او نرم و ظریف می‌گوید که سود بازار عشق بسی بیشتر از سود بازار عقل است.

خیلی وقت‌ها می‌بینیم که مولانا مایل است آدمی از چهارچوب‌های سود و زیان عبور کند و قدم به دنیایی بگذارد که در آن محاسبه سود و زیان جایی ندارد. اما به هر ترتیب چنان تصمیمی، در دل خود نوعی سود

کردن است. مثلاً بیت «تو مرا جان و جهانی، چه گنم جان و جهان را؟/ تو مرا گنج روانی، چه گنم سود و زیان را؟» (۴۹) به بهترین نحو این ذهنیت و نگرش مولانا را بیان می‌کند و برای همین او در عین حال که آرزوی فراتر رفتن از سود و زیان را دارد، «گنج روانی» را در آن سوی بازار این دنیا برای خود ترسیم می‌کند. از مواردی نظیر این بیت درجهٔ آغستگی زبان به طور عام و زبان شعر به طور خاص به استعارهٔ اقتصاد مشخص و معلوم می‌شود، و نیز آشکار می‌گردد که این استعاره چیزی نیست که از بیرون به زبان شعر تحمیل شده باشد، بلکه امری است از یک سو در ذات و نهاد زبان، و از سوی دیگر در گویش ادبی و شعری. در غزل دیگری مولانا می‌گوید: «تو مسافر شده‌ای تا که مگر سود کنی / من از این سود حقیقت به مگر می‌نروم» (۳۲۹). بار دیگر می‌بینیم مولانا از استعارهٔ سود و زیان بهره می‌برد. اما جالب‌ترین قسمت این بیت آن جاست که وی آشکارا به چیزی با نام «سود حقیقت» اشاره می‌کند. او در واقع حقیقت را نیز در حیطه و قلمرو سود و زیان، البته نه از نوع مادی آن، قرار می‌دهد؛ سودی که نقد است نه نسیه («مگر»). در غزلی دیگر مولانا می‌گوید: «عیانش بود ما آمد، زیانش سود ما آمد / اگر تو سود جان خواهی، زیانش کن، زیانش کن» (۳۷۱). در این جا می‌بینیم که اقتصاد عشق و ازگون است، بدان معنا که آنچه ما به طور متعارف سود می‌خوانیم، در عشق زیان است، و آنچه معمولاً زیانبار می‌شمیریم، عین سود است. گزاره نیست اگر بگوییم تمام غزلیات شمس داستان اقتصاد و ازگون عشق را برای خواننده بازگو می‌کنند و ما فقط به یک مصرع دیگر در این پیوند اشاره می‌کنیم: «بی‌دل شو ار صاحب‌دلی، دیوانه شو گر عاقلی» (۴۵۹).

به عنوان بخش دیگری از این دست استعاره‌ها، به تصویرسیم، زر و پول اشاره می‌کنیم و به ذکر چند نمونه خواهیم پرداخت: «ترازوگر نداری پس تو را، زو ره زند هرکس / یکی قلبی بیاراید، تو پنداری که زر دارد» (۱۱۷). یکی



از مهم‌ترین درونمایه‌های شعر عرفانی قابلیت فرد سالک در تشخیص اصل از تقلبی است و این معمولاً استعاره‌ای برای شناسایی راه درست از نادرست، یا حقیقت از غیرحقیقت است. در این بیت مولانا به این درونمایه می‌پردازد و آدمی را از تمایل به سمت سکهٔ قلب پرهیز می‌دهد و یادآوری می‌کند که تشخیص و پیدا کردن سکهٔ زر اصل کار بسیار دشواری است. ساحر سخن در این جا چشمه‌ای از شعبدهٔ خود را در یک کلمه نمایان می‌سازد: قلب. هم ایهامی است بین دل و سکهٔ تقلبی و هم استعاره‌ای را در بر می‌گیرد که طی آن ایهام تعبیر می‌شود: «عاشقانی» که خیانتکار از آب درمی‌آیند، در واقع قلب خود را به پاکی و نابی زر جا زده‌اند. به هر صورت، آنچه مد نظر ماست حضور این مفاهیم به گونهٔ استعاری و با استفاده از تصاویر آشنای چیزهای دنیوی نظیر سیم و زر است.

در بیتی دیگر مولانا نهایت خواستنی بودن و جذابیت معشوق را از طریق مقایسهٔ او با طلا و نقره در نظر می‌آورد و بدین‌گونه رابطه‌ای بس ژرف و ناگسستنی میان دو مقولهٔ متفاوت انسانی، یعنی عشق و زر، قائل می‌شود: «شمس و قمرم آمد، سمع و بصرم آمد / وان سیم برم آمد، وان کان زرم آمد» (۱۳۶). حتی گاهی عاشق تا آن جا پیش می‌رود که در عالم عشق به سیم و زر، البته باز در حالت استعاری، سوگند می‌خورد: «به رُخانِ چون زر من، به برِ چو سیمِ خامت / به زر او ربوده شد که چو تو دلربا ندارد» (۱۵۶). در غزلی دیگر می‌خوانیم: «جز نقدهای روشن از کان زر چه آید؟» (۱۷۶).

در دو بیت بعدی استعاره‌های خرید و فروش و وام‌گرفتن در کنار استعارهٔ زر نیز به چشم می‌خورند. البته از این استعاره‌ها در شعر مولانا فراوان‌اند، اما به دلیل محدودیت فضا ناچار باید از آن‌ها صرف‌نظر کنیم: «جامی بخر به جانی، و رزان که مفلسی / بفروش خویش را که خریدار می‌رسد»؛ «ببر مَثَل و امدار جمله به زندان بُدند / زرگر بخشایشش

وام‌گزاران رسید» (۱۷۹ و ۱۸۳). حال به ذکر نمونه‌هایی دیگر از استعاره زر می‌پردازیم: «درد دلم بتر شده چهره من چو زر شده / تا ز رخم چو زر برد بر سر زر بگیرمش» (۲۲۶)؛ «آمده‌ام که ره زنم، بر سر گنج شه زنم / آمده‌ام که زر برم، زر نبرم خبر برم» (۲۶۰)؛ «آن را که ندارد جان، جان ده به دم عیسی / وان را که ندارد زر، ز اکسیر زرین می‌کن» (۳۸۰)؛ «از جان چرا گریزیم؟ جان است جان سپردن / و از کان چرا گریزیم؟ کان زر است مردن» (۴۰۰)؛ «آن کیمیای بی حد بی عد بی قیاس / به هر مسی که بر زد، زر شد به 'ارجعوا'» (۴۵۲)؛ «چو بدیدم بر سیمش ز زر و سیم نفورم / که نفور است نسیمش ز کف سیم شمارم» (۴۷۳)؛ «ای زرگر حقایق، ای شمس حق تبریز / گاهم چو زر بریده، گاهم چو گاز کرده» (۴۸۱)؛ «گلبرگ‌ها بر همدگر افتاده بین چون سیم و زر / آویزها و حلقه‌ها بی دستگاه زرگری» (۴۸۸)؛ «گنج بلا نهایی، سکه کجاست گنج را؟ / صورت سکه گرگنی آن پی گاز می‌کنی» (۴۹۹).

مولانا در این ابیات نهایت کوشش خود به سمت معشوق را از طریق به دست آوردن زر بیان می‌دارد. در این جا می‌توان به راحتی به انگیزه او پی برد؛ وی می‌خواهد به خواننده خود بگوید که از زوایای مختلف زندگی بشری مانند سیاسی (سیاست به معنی فراگیر رسیدن به برنامه و روابطی درست در زندگی)، اقتصادی و اخلاقی، بهترین و درست‌ترین کاری که یک فرد می‌تواند و باید در زندگی خویش انجام دهد تلاش برای به دست آوردن ارزشمندترین چیز در زندگی است. این چیز گرانبها در ساحت معنوی، عشق و وصال معشوق است، و چون مابازای خاکی ندارد، فقط می‌توان آن را از طریق زر که قیمتی‌ترین پدیده مادی است بیان کرد.

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، ابیات بسیار زیاد دیگری در شعر مولانا وجود دارد که همه به نوعی اشاره به اقتصاد، تجارت و خرید و فروش و نظیر آن دارند و ما فقط در این جا توانستیم به برخی از آنها

اشاره کنیم، اما بر این باوریم که اکنون هنگام آن است که به حضور استعاره‌های ژرف و فراگیر دربارهٔ مال و اموال معنوی توجه لازم و خاص بنماییم تا فهمی عمیق‌تر و متفاوت از برداشت‌های متعارف برایمان حاصل شود.

در بخش پایانی این فصل به مسئلهٔ زبان در غزلیات مولانا اشاره می‌کنیم. موضوع زبان در مولانا بسیار گسترده و مهم و نیازمند نوشتن مقالات متعدد است، ولی معتقدیم که اولاً حتی نگاهی کوتاه به این موضوع خالی از فایده نخواهد بود؛ دوم آن‌که می‌خواهیم به این مطلب نیز چرخشی اقتصادی بدهیم. برای ورود به این بحث لازم است جملاتی از مولانا در کتاب مقالات مولانا یا فیه مافیه دربارهٔ شعر نقل کنیم:

من تا این حد دلدارم که این یاران که به نزد من می‌آیند، از بیم آن‌که ملول نشوند، شعری می‌گویم تا به آن مشغول شوند. و اگر نه، من از کجا، شعر از کجا؟ والله که من از شعر بیزارم و پیش من از این بتر چیزی نیست... در ولایت ما و در قوم ما، از شاعری ننگ‌تر کاری نبود. (مولانا ۱۳۸۳، ۸)

به سختی می‌توان چنین جملهٔ عجیبی را از شاعری که خالق مثنوی معنوی و غزلیات شمس است باور کرد؛ کسی که نه فقط عارفی نامی، بلکه شاعری با شعری در سطح زبانی و فنی فوق‌العاده بالا و شگفت‌انگیز است. اولین چیزی که به ذهن خطور می‌کند، آن است که مولانا به احتمال قوی در سرودن شعر برای یارانش به طور خاص و دیگران به طور عام سودی می‌دیده است، وگرنه با چنین تعبیری از شعر و شاعری بخش بزرگی از بهترین سال‌های عمر خود را وقف نظم نمی‌کرد. منظور، سود برای خود حضرت مولانا نیست، بلکه منفعتی معنوی و اخلاقی برای شنوندگان و خوانندگانش است.

اما نکتهٔ دیگر پیوندی مستقیم با بحث استعارهٔ اقتصاد و پول در

غزلیات مولانا دارد. در بحث‌های اقتصاد و تجارت بحثی وجود دارد به نام واسطه و واسطه‌گری که موضوع مقالات و رساله‌های فراوانی در تمام دنیاست. نگاهی که به پدیده‌ی واسطه در تجارت وجود دارد معمولاً منفی است، چرا که عامل آشوب، بی‌تعادلی، نارضایتی و بی‌عدالتی اقتصادی تلقی می‌شود و دلیلش هم واضح است: وجود واسطه مسیر بین تولید و مصرف را طولانی‌تر و دشوارتر می‌سازد و کالاهایی که باید با بهایی ارزان و معقول به دست مصرف‌کننده برسند، یا بسیار گران به وی می‌رسند یا برخی اوقات اصلاً نمی‌رسند. خلاصه‌ی مطلب این‌که، بیزاری مولانا از شعر به سبب وجود نوعی واسطه در قلمرو تولید و مصرف معناست: واسطه‌ی زبان. مولانا از این واسطه نالان است به این سبب که اندیشه‌های وی را کمرنگ، ناقص یا تحریف‌شده به خوانندگان شعرش ارائه و انتقال می‌دهد. اگر از منظر اقتصادی به این موضوع نگاه کنیم، می‌توانیم بگوییم که او مایل است واسطه‌ی زبان را دور بزند و بدون آن‌که مجبور باشد وجهی یا اصطلاحاً درصدی به این واسطه بپردازد، اندیشه‌هایش را به طور ناب و مستقیم با مخاطبانش در میان نهد. افسوس که این آرمانی بیش نیست، چرا که نمی‌توان شاعر بود و از زبان روی گرداند. نالان بودن مولانا از دست زبان را می‌توان ناشی از این درک و نگرش دانست که زبان، به واسطه‌ی ویژگی‌های حسی و مادی‌اش، یعنی جنبه‌های دیداری و شنیداری آن، حائل و حجابی قلمداد می‌شود که به جای انتقال شفاف و تمام‌عیار حقیقت، آن را کدر می‌سازد و همانند سیاهچالی فضایی معنا و حقیقت را فرومی‌بلعد. به عبارت دیگر، ذات زبان چنان است که به جای حقیقت‌نمایی بیشتر میل به خودنمایی دارد، و مولانا طبعاً از این نکته آگاهی داشته است. اما با این همه، اراده‌اش بر این بوده که شعر بگوید و آن را در اختیار افراد قرار دهد و این خود نیز حاوی نکته‌ای اقتصادی است: سود شعر سرودن را از شعر سرودن بیشتر می‌دیده است. تصمیم

وی برای شعر سرودن همانند تصمیم مترجمی ادبی برای ترجمه اثری است. گرچه مترجمان ادبی معمولاً می‌دانند که ترجمه آن‌ها از یک اثر هرچه باشد، به هر صورت با خود اثر تفاوت خواهد داشت، باز به این کار دست می‌زنند و اثر را ترجمه می‌کنند. مولانا هم که از ویژگی‌های زبان شعر آگاهی کامل داشته، با سنجش سود و زیان آن به این نتیجه می‌رسد که منفعت سرودن شعر از نسرودنش بیشتر است. اما او در جای‌جای شعرش این ناخرسندی از زبان را انعکاس می‌دهد و به خواننده منتقل می‌کند. بنابراین، حالت وی در برابر زبان در شعرش به‌نوعی حالت قهر و آشتی است، چراکه در عین آگاهی از ضعف‌های زبان، به شعرگفتن ادامه می‌دهد، و گرچه در شعرش شکایت خویش از زبان را به‌وضوح بیان می‌کند، همان‌قدر هم از خود زبان علیه آن استفاده می‌کند، و این نکته‌ای تأمل‌برانگیز است. در این‌جا با ذکر نمونه‌هایی چند از شکایات مولانا از زبان و ناتوانی آن برای بیان حقیقت، این فصل را به پایان می‌بریم.

در بسیاری از غزلیات مولانا می‌بینیم که وی ارادت و تمایل خود به خاموشی و سخن‌نگفتن را به صراحت هرچه تمام اعلام می‌کند. اما نکته مهم این است که نیکویی خاموشی را بایستی از طریق سخن‌گفتن انتقال دهد و این خود از نمونه‌های ناب اقتصاد وازگون سخن عشق است: «در خاموشی است تابش خورشید بی‌حجاب / خاموش! کاین حجاب ز گفتار می‌رسد» (مولانا ۱۳۸۲، ۱۸۰)؛ «بستیم دهان خود و باقی غزل را / آن‌وقت بگوییم که ما بسته‌دهانیم» (۲۸۶)؛ «ای ناطقه، خاموش و چو اندیشه نهان رو / تا باز نیابد سبب‌اندیش نشانم» (۲۸۹)؛ «هین، خمش باش که گنجی است غم یار، ولیک / وصف آن گنج جز این روی زران‌دود نکرد» (۱۶۴)؛ «جمله نظر بود نظر، در خمشی کلام دل» (۲۴۱)؛ «خمش ار فانی راهی، که فنا خامشی آرد / چو رهیدیم ز هستی، تو مکش باز به هستم» (۳۰۹)؛ «ای سخن، خاموش کن، با ما میا / بین که ما از رشک بی

ما می‌رویم» (۳۳۲)؛ «گفتم: 'آنی' بگفت: 'های! خموش / در زبان نامدست آن‌که منم' / گفتم: 'اندر زبان چو در نامد / اینت گویای بی‌زبان که منم!'» (۳۴۰)؛ «بس کن، کاین گفت زبان هست حجاب دل و جان / کاش نبود ز زبان واقف و دانا دل من» (۳۶۲)؛ «در خموشی کیمیا بین، کیمیا را تازه کن» (۳۸۹)؛ «ای ناطقه بر بام و در تا کی روی؟ در خانه پَر / نطق زبان را ترک کن، بی‌چانه شو، بی‌چانه شو» (۴۲۱)؛ «عشقی که آمد جفت دل، شد بس ملول از گفت دل / ای دل، خمش! تا کی بود این جهد و استقصای تو؟» (۴۲۶)؛ «اصل ندا از دل بود، در کوه تن افتد صدا / خاموش، رو در اصل کن، ای در صدا آویخته» (۴۵۷)؛ «چو همه خانه دل را بگرفت آتش بالا / بُود اظهار زبانه، به از اظهار زبانی» (۵۳۱)؛ «زین بیش می‌نگویم و امکان گفت نیست / واللّه چه نکته‌هاست در این سینه گفتنی!» (۵۵۸).

نمونه‌های ذکر شده تعداد قلیلی از مثال‌های کثیر آشکار در غزلیات مولاناست. در ضمن، همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، این نمونه‌های آشکار از بخش به‌نسبت کوچکی از غزلیات گرفته شده، یعنی اگر تمام آن‌ها مطالعه و نیز ابیاتی که به صورت تلویحی و غیرمستقیم به خاموشی و مسائل مربوط به زبان اشاره دارند نقل شده بود، تعداد نمونه‌ها به راحتی به چند برابر تعداد فعلی می‌رسید. به هر ترتیب، ابیات نقل شده به اندازه کافی گویای نگرش مولانا به زبان شعر هستند، اما نباید فراموش کرد که وی در چنگ تناقض بزرگ عشق و زبان عشق می‌ماند و آن‌جا که می‌گوید «بُود اظهار زبانه، به از اظهار زبانی» می‌بینیم که همین مطلب را نیز به «اظهار زبانی» بیان می‌دارد و اصولاً آنچه خواننده اثر شعری‌ای نظیر غزلیات مولانا از «اظهار زبانه» یا آتش عشق شاعر می‌داند از طریق «اظهار زبانی» عشق است و لاغیر، و این همان اقتصاد واژگون عشق است.

مرحوم علی دشتی در مقاله «قالب بی‌روح: ترجیح لفظ بر معنی»، این باور را اظهار می‌دارد که در شعر عرفانی مولانا «لفظ» یا زبان تقریباً